

معرفی کتاب

اشاره:

تاریخ تکوین علوم بلاغی

دکتر اکبر شعبانی در تحقیق و پژوهشی گسترده دامن به بررسی سیر تکاملی علوم بلاغی پرداخته‌اند که حاصل این پژوهش در کتابی دوپست صفحه‌ای با عنوان فوق و به همت انتشارات سخن گستر منتشر شده است، موضوعات کتاب در سیزده فصل شکل گرفته که برخی از عناوین فصول کتاب عبارت‌اند از:

ادبیات جاهلی و نقش آن در بلاغت عربی، جایگاه قرآن کریم در تکوین بلاغت عرب، نقش ایرانیان در زبان، ادب و بلاغت عربی، تأثیر یونانیان بر بلاغت عرب و در فصل سیزدهم نویسنده به طرح آثاری می‌پردازد که پس از المعجم نگارش یافته‌اند.

تصویر برفك است

خانم شهره شجیعی اولین مجموعه شعر خویش را که عموماً در قالب سپید سروده شده‌اند در کتابی با عنوان فوق و با مقدمه‌ای از استاد عنایت سمیعی به همت انتشارات سخن گستر به تازگی منتشر کرده‌اند. این کتاب يك صد و بیست صفحه‌ای در بر دارنده حدود چهل قطعه از شعرهای خانم شجیعی است. شعرکهای کپسولهای انتظار را با هم مرور می‌کنیم:

کپسولهای انتظار



صبح
بوی خون
از طلوع
می‌آید
کسی
که سینه‌اش
کشتارگاه نجوای شبانه بود
و تکرار
و تکرارهای بی‌هدف
خنده‌های بیهوده
: آقا سلام!
: خانم سلام!
و پاهایی
که عجلانه
قدم می‌شوند
بر سنگ فرش
خیابان
بیست و یکم

چشمی
اتومبیلها را
می‌زند
دست و پایي
مأیوسانه
بر خطوط آسفالتها
: آقا مستقیم!
نه زیرگذر پارک!

استاد ایستاد:
بالا بیاورید
برای پاسخ

دسته‌ایان را!
و او
تمام خودش را بالا می‌آورد!

اشک‌های تنهایی
روی سرش
تف می‌شوند
مثل حادثه تلخ تولد
که روی سرمان ...
سراغ پاسخ را
از حادثه‌ها بگیرد!

آخرین کلام خاك

مجموعه‌ای از شعرهای عمدتاً کوتاه شاعر نام‌آشنای معاصر آقای عبدالعظیم صادی در کتابی با عنوان فوق به همت انتشارات نور فاطمه منتشر شده است. در این مجموعه بیش از صد قطعه از سروده‌های سپید آقای صادی به دستاران شعرش تقدیم شده است. شعر سفره سخای طبیعت از این مجموعه را با هم مرور می‌کنیم:

سفره سخای طبیعت

... و اینک
از اوج‌گاه بلوغ و بصیرت
- ژرفنای دیدگان «زهر»
در بلور سپید سلوک
به کیوترها آب می‌دهم
و غروب را یاری می‌دهم
تا چروک چادر شب را
صاف کند.
پای کوه را می‌بوسم
و با صفای جوی
به رودخانه دست می‌دهم.
در ضریح متبرک فصول
سجده شکر می‌گذارم
و شمیم شاد نسیم را
از بالهای سپیده می‌چینم.
احوال علف را
از باد بازیگوش می‌پرسم
و در گوش سنگ
و حافظه خلأ
شعر می‌خوانم.
تبله‌های تگرگ را
برای بچه‌های تابستان
کنار می‌گذارم.
و پوست زمین را
چون سیبی سرخ و رسیده
می‌بویم.
شکوه‌مندانه زیر پای برف
فرش می‌اندازم
و با حروف سبز و آبی
برای کویر
نامه می‌نویسم
با پرواز موجهها
به سوی ابر
بال و پر می‌گیرم
با جان
از حکمت سخن می‌گویم.
به سلام خار و گل
صمیمانه جواب می‌دهم
و شکفتن نمازم را
از درخت می‌پرسم.
نامم را
مهرآمیز



با خورشید و ماه
 قسمت می‌کنم
 و گلاب عشق را
 به چهره عرق‌پوش زمان
 می‌پاشم.
 گاه
 که بازوان صاعقه
 دروازه‌های آسمان
 و پنجره‌های زمین را
 به هم بر می‌شکند
 پلک نمی‌زنم
 و همچنان
 از اوج گاه بلوغ و بصیرت
 از ژرفنای دیدگان «زهر»
 بقللهای آشنایی با خدا را
 به کام می‌ریزم
 و شهد شراب شهود
 از رگهای حیاتم
 فوران می‌کند
 ... دریغا!
 خدا را اینسان تمام‌قامت
 سالها
 سالها پیش از این
 می‌باید بایسته ملاقات می‌شدم!
 ...
 بر آن سالیان
 سالیان دور از اوج‌گاه بلوغ و بصیرت
 دور از ژرفنای دیدگان «زهر»
 افسوس!...

کوی عشق

مجموعه‌ای از شعر شاعران معاصر شهر گناباد به همت آقای فریاد نیشابوری گرد آمده و با عنوان فوق به تازگی و با همت انتشارات محقق منتشر شده است. در این کتاب دویست و سی صفحه‌ای آثاری از حدود سی تن از شاعران معاصر این شهر آمده است. غزل «در جمال‌آباد عشق» از آقای حمید خصلتی را با هم مرور می‌کنیم:

در جمال‌آباد عشق....
 می‌شود در انحنای ماهتاب، آسمانی عرق حیرانی شود
 ابر حیرت در جمال‌آباد عشق، بانی یک صبح بارانی شود
 یک پرستو بال در بال نسیم، سرمه‌باران می‌کند آینه را
 می‌شود در کوچه‌باغ زندگی، روح شبنم‌گرده‌افشانی شود
 می‌شود نیلوفری سرمست‌وار، از عبور کوچه‌هامان بگذرد
 باز عشق است و فضایی آشنا، آنچه می‌دانم و می‌دانی شود
 می‌رسد مردی ز ایل پاک نور، ترجمان واژه دلدادگی
 تا کنار آخرین آواز باغ، حامی مفهوم انسانی شود
 می‌تراود از لب گل اشعار ناب، باز هم تقدیر قمصر، شد گلاب
 بی‌گمان در این خمارآلودگی، یک غزل صد بار طولانی شود

این غزل‌های سلیمان نیست

هادی خورشاهیان که تلاش می‌کند چون بسیاری دیگر از غزل‌سرایان بیشتر جوان این روزگار غزل متفاوت بسراید، مجموعه‌ای از غزل‌هایش را با عنوان فوق در کتابی یک صد و شصت صفحه‌ای به تازگی و به همت انتشارات آینه جنوب منتشر کرده است. یک غزل از هفتاد غزل این مجموعه را تقدیم حضورتان می‌کنیم.

توی پستو پیرهن خونی، توی پستو پیرهن خالی‌است
 ایستگاه خالی متروک، جمعه از سوت ترن خالی‌است
 عینکی بر چشم‌هایش نیست، شیشه از تصویر زن خالی‌است

کاجها نارنجی‌اند و باز، بسته شد در پشت سر آرام
 ساک مشکی روی دوشش بود، ایستگاه از نسترن خالی‌است

راه خلوت بود و بعد از ظهر، سایه‌اش را روی شب انداخت

رفت آهسته به سمت در، زنگ زد، از پنجره خندید
باغچه از یاسمن خالی است

روی دیوار اتاق خواب، عکس مردی با لباس فرم
نقشه روی میز پوشیده است
کوهها و درهها هموار، نقشه از طرح وطن خالی است

این لباس ارتشی دیرپست توی این گنجهست تا خوردهست
با اتویی مثل کاغذ تیز، چند سالی از بدن خالی است

میوزد بادی از آن سوتر، موی جنگل باز آشفتهست
- خواب دریا نیز در پاییز -
می رود تا سمت رف اما، جای آن جام کهن خالی است

جام با نقش و نگاری خوش، عکس زن با بوف کور پیر
بوی خون و دشنه و افعی
توی پستو پیره خونی، توی پستو پیره خالی است

راه افتادهست بعد از ظهر، ایستگاه خالی متروک
مرد خالی از تمام تو، مرد از تکرار من خالی است

باد می آید به سبکی تلخ، کاجها نارنجی اند و باز
آسمان خلوت تر از هر روز، آسمان از شب شدن خالی است

عصر جمعه از ترن خالیست، گورها تاریک و آرامند
زن کنار قبر می گرید، نسترنها، یاسمنها نیز
گور اما از کفن خالی است
این کفن از حجم تن خالی است.
17/3/1383

خیامی دیگر

مجموعه ای از رباعیهای، رباعی سرای جوان جناب ایرج زبردست به همراه نقد و نظرهای کوتاه تعدادی از صاحب نظران و شاعران معاصر در کتابی با عنوان فوق گرد آمده و به تازگی به همت انتشارات روشن مهر منتشر شده است. پاره ای از اظهار نظرهای اهل نظر و تعدادی از رباعیهای این مجموعه را تقدیم حضورتان می کنیم:

رباعیهای زیبای ایرج زبردست را خواندم و آفرین گفتم، واقعاً در رباعی سرایی هنرمند است. استعداد ناب او را به جامعه ادبی تبریک می گویم.

سیمین بهبهانی

... رباعیهای ایرج زبردست مخاطب را غافلگیر می کند و دریا را در حجمی به اندازه شبنم تقطیر.

بهاء الدین خرمشاهی

رباعیات ایرج زبردست ... (را) به تعبیری، نوعی دیگر از شعر نو می توان نامیدشان که نکته سنجیها و انفجار حس و زیبایی بهترین آرایه و تأییدکننده آنهاست.

منوچهر آتشی

بدون تعارف بعد از خیام، باید به رباعیات زبردستانه ایرج زبردست تکیه کرد. مردی ... که با رباعیاتش، بزرگان ادب را به حیرت واداشته است.

پرویز خائفی

به جرئت می گویم که بهترین رباعی سرای امروز ایران ایرج زبردست است ... امروز من و دیگران از او سخن می گوئیم و به ستایش کارهایش می پردازیم.

منصور اوجی

صد بار به سنگ کینه بستند مرا

از خویش، غریبانه گسستند مرا

گفتند همیشه بی ریا باید زیست

آینه شدم، باز شکستند مرا

در عشق، اگر عذاب دنیا بکشی

با اشک، به دیده طرح دریا بکشی

تا خلوت من هزار غربت باقی است

تنها بشدی که درد تنها بکشی

امروز بیا ترانه خوانی بکنیم

با سبزه و آب هم زبانی بکنیم

عید است و غبار غم گرفته ست دلم

ای اشک بیا خانه تکانی بکنیم

تا عشق تو داغ بر جبین می‌ریزد
چشم همه اشک آتشین می‌ریزد
هجران تو را اگر شبی آه کشم
خاکستر ماه بر زمین می‌ریزد

یک عمر به هر بهانه زخم می‌زد
با خنجر و تازیانه زخم می‌زد
یک سو غم دوست بود، یک سو غم نان
با تیغ دو دم زمانه زخم می‌زد

امشب دلم از آمدنت سرشار است
فانوس به دست کوچه دیدار است
آن گونه تو را در انتظارم که اگر
این چشم بخواهد آن یکی بیدار است

آینه باورم مرا خنجر زد
آن نیمه دیگرم مرا خنجر زد
تاریخ، هزار دیده هابیل گریست
وقتی که برادرم مرا خنجر زد

به استاد محمود فرشچیان
تا بال و پر عمر به رنگ هوس است
از اوج، سرازیر شدن یک نفس است
آن لحظه که بال زندگی می‌شکند
در چشم پرنده آسمان هم قفس است

ما خلوت رخوت زده مردابیم
تصویر سراب تشنگی در آبیم
عالم کفنی به وسعت بی‌خبریست
ای خواب تو بیداری و ما در خوابیم

تا گریه، طلسم درد را می‌شکند
دل، حرمت آه سرد را می‌شکند
دریای هزار موج طوفان خیز است
اشکی که غرور مرد را می‌شکند

آهم که هزار شعله در بر دارد
صد سلسله کوه را ز جا بر دارد
من رعدم و می‌ترسم اگر آه کشم
سرتاسر آسمان ترک بر دارد

آن روز هوا هوای بی‌صبری شد
خورشید، اسیر ظلمتی جبری شد
روزی که دلم هوای باریدن داشت
تا آه کشیدم آسمان ابری شد

ما وقت نگاه، را دمی دانستیم
از دانش چشمها کمی دانستیم
کژتابی دستها و بی‌مهتری سنگ
ما آینه بودیم و نمی‌دانستیم

ای صبح نه آبی نه سپیدیم هنوز
در شهر امید ناامیدیم هنوز
دیدي که چه کرد، دست شب با من و تو؟
در باز و به دنبال کلیدیم هنوز

باران: تب هر طرف بیارم دارم
دهقان: غم تا به کی بکارم دارم
درویش نگاهی به خود انداخت و گفت:
من هر چه که دارم از ندارم دارم

در خواب چراغ تا سحر دستم بود
در خواب کلید هر چه در، دستم بود



زیباترین از این خواب ندیدم خوابی
بیدار شدم دست تو در دستم بود

پلک که می‌گشایم رویای تو می‌گریزد

عنوان نسبتاً طولانی فوق بر پیشانی کتابی با طرح جلدی سرشار از طراوت می‌درخشد که در بر دارنده حدود پنجاه قطعه از شعرهای شاعر نام‌آشنای کرمانشاهی آقای صلاح‌الدین قره‌تپه است که به تازگی و به همت انتشارات «صبح روشن» منتشر شده است. با هم غزل «آینه‌های فردا» که به شاعر معاصر استاد محمد جواد محبت تقدیم شده است را مرور می‌کنیم.

صبحدم خورشید در چشم تو پیدا می‌شود
عالم از تکرار این آینه فردا می‌شود

مثل آن روز نخستین مثل آغاز جهان
در سکوت مبهمی هر چیز زیبا می‌شود

کم‌کم آن حس لطیف آن شور می‌آید به جوش
ناگهان یک ناگهان دنیا شکوفا می‌شود

بعد از این ای نبض توفان! ای بلوغ دلنشین!
بی‌شک این دل یا نه این مرداب دریا می‌شود

زیر چتر دستهای مهربانت آسمان
سایه‌سار بیکرانی از تماشا می‌شود

قحط عشق است ای دل اما صبر کن آرام باش!
روزی آخر سفره ایمان مهیا می‌شود

چشمان خیس غزل

«چشمان خیس غزل» مجموعه‌ای است از غزلها و رباعیهای شاعر خوب ایلامی ساکن رشت جناب سیروس اسدی. اسدی در این مجموعه شعر حدود پنجاه غزل و سی، دو بیتی و رباعی خویش را در کتابی یک صد و ده صفحه‌ای و به همت انتشارات حرف نو منتشر و در اختیار علاقه‌مندان شعرش قرار داده است. غزل «باران» از این مجموعه را با هم می‌خوانیم:

باران
شب است و یاد تو و دانه دانه باران
شکفته بر تن هر گل جوانه باران

گرفته از غم غربت دلم بیا، امشب
بخوان دوباره به گوشم ترانه باران
ز پشت پنجره خیس می‌توان حس کرد
حضور خسته ولی صادقانه باران

در التهاب شکفتن هزار غنچه به باغ
نهاده سر همه بر آستانه باران

به ناز، خیل غمت تکیه می‌زند بر دل
چو شاخه‌ای که نهد سر به شانه باران

موسم چشمها

«موسم چشمها» عنوان مجموعه‌ای است یک صد و سیزده صفحه‌ای که در بردارنده حدود پنجاه قطعه از شعرهای عمدتاً سپید و تعدادی غزل از شاعر نام‌آشنای همدانی آقای سید مهدی موسوی فاخر می‌باشد. این مجموعه به همت انتشارات فراگیر هگمتانه به زیور طبع آراسته شده و در اختیار دوستداران شعر موسوی فاخر قرار گرفته است. شعر «بی‌ماه، بی‌آفتاب» را با هم مرور کنیم:

بی‌ماه، بی‌آفتاب
من پیش از اینها
بایست می‌مردم
ماندم

اما به روی وحشتی بیجان
همواره اما بر هراسی گنگ
تا بی‌نهایت گامها
بی‌اختیار است.
هر لحظه تاریکی

در روشنای دیده‌ام بیدار می‌گردد
 هر لحظه در من جاده می‌پیچد
 - بی‌اعتنا چون سنگ -
 خاموشی در پشت سر گویا که دیواری است
 - تاریک و بی‌معنا -

می‌پیچد و در می‌نوردد راه را با من
 دیوار می‌گردد،
 دیواری از آهن.

(بی‌آفتاب،
 آیا افول دیگری هم هست؟)

شاید یکی از لحظه‌های من
 در جست‌وجوی ساحتی باشد
 بی‌ماهتابی سرد.

من پیش از اینها
 بایست می‌مردم

(آیا طلوع دیگری هم هست؟)

چهارم شخص مفرد

عنوان فوق اولین مجموعه شعر شاعر جوان نیشابوری جواد گنجعلی است. حدود پنجاه غزل از سروده‌های گنجعلی محتوای این کتاب یک صد صفحه‌ای را شکل می‌دهد. «چهارم شخص مفرد» به‌تازگی و به همت انتشارات سخن گستر منتشر شده است. غزلی از این مجموعه در صفحات شعر امروز نیشابور آمده است.

اینها را فقط به خاطر شما چاپ می‌کنم

سید مهدی موسوی که از اهالی غزلهای مدرن است به‌تازگی مجموعه‌ای از غزلهایش که با عنایت به مقدمه‌ای که آورده است مربوط به دوره قبل از مدرنیسم او می‌شوند را تحت عنوان فوق و به همت انتشارات سخن گستر منتشر کرده است. در این کتاب یک صد و بیست صفحه‌ای تعداد پنجاه غزل از سروده‌های شاعر گرد آمده‌اند. جالب اینکه در این کتاب غزلهایی می‌توان سراغ گرفت که حدود شصت بیت هستند و از طرفی غزلهایی که تنها از یک بیت (مطلع) برخوردارند. اولین غزل این مجموعه را با هم مرور می‌کنیم:

به مادرم بنویسید حالمان خوب است
 به هر کجا بروی رنگ آسمان خوب است!!

به مادرم بنویسید مهدیات زنده‌است!
 که زندگی من این گوشه جهان خوب است

که فالگیر «حرم» در میان دستم دید:
 دوشنبه، بیست و دو دی! بله، زمان خوب است

که آب و دانه و جفت و بهار آماده‌است
 قفس همیشه برای پرندگان خوب است
 به مادرم بنویسید از غم غربت
 و بعد نیز بگویید بی‌گمان خوب است!

به مادرم بنویسید گر چه خواهیم مُرد
 دلم خوش است که پایان داستان خوب است

طوبی درخت ماست

اولین مجموعه شعر شاعر جوان سید مرتضی کراماتی با عنوان فوق و در کتابی هشتاد صفحه‌ای به‌تازگی و به همت انتشارات شروع منتشر شده است. کراماتی در این مجموعه که از تنوع قالبی خوبی برخوردار است، بیش از پنجاه قطعه از سروده‌هایش را گنجانده است. شعر سپید «احساس روستایی» را با هم مرور می‌کنیم:
 پنجره‌های جنوبی دلم را
 امشب دوباره باز خواهم کرد
 تا شاید گذرگاهی برای

موجهای پریشان باشد
تا شاید نفس گرم دریا
تنهایی دلم را نوازش دهد
و شالویی زخم‌دیده باله‌ایش را برقصاند
و احساس روستایی‌ام را
با خود
با دریا
با موج
آشنا تر سازد

دست خالی

«دست خالی» عنوان مجموعه‌ای است از شعرهای سپید شاعر جوان آقای فرهاد کریمی که به تازگی و با همکاری مؤسسه فرهنگی کوثر منتشر شده است، اکثر شعرهای این مجموعه که بالغ بر سی قطعه می‌شوند شعرهای کوتاهی هستند.

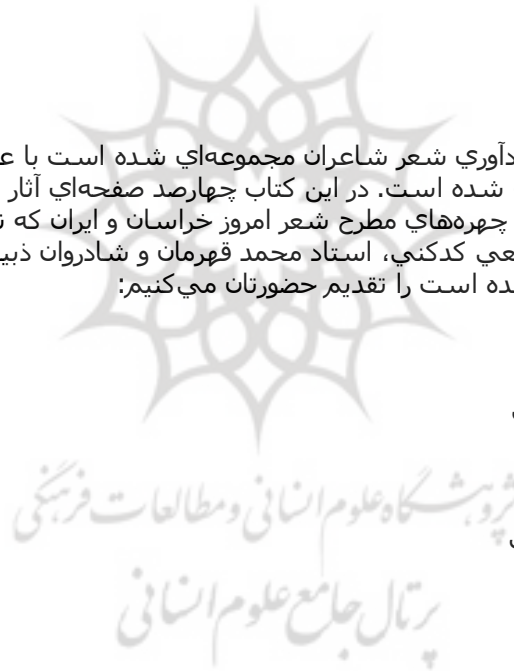
شعر کوتاه تنهاییات را با هم می‌خوانیم:
خانه را
آب و جارو کن
همین امروز و فردا
به دیدارت خواهم آمد
و سیدسید
از دلواپسی‌هایت خواهم چید
و تمام تنهاییات را
پر از شبهای مهتابی
خواهم کرد

تربت عشق

حاصل کوشش آقای فریاد نیشابوری در گردآوری شعر شاعران مجموعه‌ای شده است با عنوان فوق که با طرح جلدی زیبا به همت انتشارات محقق به زیور طبع آراسته شده است. در این کتاب چهارصد صفحه‌ای آثار بیش از چهل تن از شاعران معاصر شهر تربت‌حیدریه و توابع آن آمده است. از چهره‌های مطرح شعر امروز خراسان و ایران که نمونه‌هایی از آثارشان در این کتاب آمده است می‌توان از دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، استاد محمد قهرمان و شادروان ذبیح‌الله صاحبکار نام برد. چهار غزل از استاد محمد قهرمان که در این مجموعه آمده است را تقدیم حضورتان می‌کنیم:

پروانه نجات
مردن به راه عشق، به منزل رسیدن است
چون موج از میانه، به ساحل رسیدن است
در خاک و خون تبیدن افتادگان عشق
از پیچ و تاب راه، به منزل رسیدن است
پرداختن ز درد دل خود به درد خلق
با یک دل شکسته به صد دل رسیدن است
افتاده چاکها به دل از درد شانۀ را
تا کار او به عقده مشکل رسیدن است
ما را ز سوز و ساز مترسان که شمع را
پروانه نجات به محفل رسیدن است

سنگ صبور
دل آزرده‌ام از این ستم‌آباد گرفت
نتوان داد مرا، زین همه بیداد گرفت
محو پرواز شرارم، که به یک چشم زدن
از عدم آمد و راه عدم‌آباد گرفت
شوق بسیار و سحر دور و شکیبایی کم
شمع ما را که تواند به ره باد گرفت
خوش‌تر از باغ بهشت است بیابان عدم
رهروی را که از عالم ایجاد گرفت
گر چه دل سنگ صبور است، ز غم دارم بیم
که به قصد دل من پنجه ز فولاد گرفت
گردن از دور کشیدیم، ولی سود نداشت
چرخ زد تیشه و جا بر سر فرهاد گرفت
غنچه خون خوردن پنهان ز دل من آموخت
گل پریشان شدن از خاطر من یاد گرفت
با غم عشق، دگر هیچ نکرد از من یاد
دل میان من و غم جانب همزاد گرفت!



برگ زرد

ز دشت بی کسبها رهنوردی بر نمی خیزد
 اگر خاکش رود بر باد، گردی بر نمی خیزد
 از آن صحرا که می پرورد، مجنون در کنار خود
 به غیر از گردباد هرزه گردی بر نمی خیزد
 غم دل را به دل می گویم از بی هم زبانیها
 کزین بی دردمردم اهل دردی بر نمی خیزد!
 ... به یاد بوسه گرمی که روزی بر دهانم زد
 ز لبهایم کنون جز آه سردی بر نمی خیزد
 نباشد مرد میدان غمت جز من کس دیگر
 چو من در کار غم، دانی که مردی بر نمی خیزد
 ز پافشارگان را با قوی دستان نزاعی نیست
 به جنگ باد هرگز برگ زردی بر نمی خیزد

فیض جنون

پای طلب همیشه به منزل نمی رسد
 همواره دست موج به ساحل نمی رسد
 با این قید خمیده به جایی نمی رسم
 مانند بار کج که به منزل نمی رسد
 ... بی رنگ زرد بر نبری از ثمر که سرو
 با سبزی مدام به حاصل نمی رسد
 دیوانه شو که وا رهی از جور سرنوشت
 حکم قلم به صفحه باطل نمی رسد
 از شور عشق خاطر بی درد فارغ است
 فیض جنون به مردم عاقل نمی رسد
 کی دامنش رها شود از چنگ خون من؟
 گر دست من به دامن قاتل نمی رسد
 دست حمایتی به در آور ز آستین!
 کاین شمع نیم مرده به محفل نمی رسد
 بی حاصلی بین که در این خاک شوربخت!
 یک دانه امید به حاصل نمی رسد



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی